

مختار نامه عطار نیشابوری
باب چهل و چهارم: در قلندریات و خمریات

فهرست مطالب

- شماره ۱: مارندان را حلقه به گوش آمدایم ۳
- شماره ۲: ما خرقة رسم، از سرانداختیم ۴
- شماره ۳: تادل به غم عشق تو در خواهد بود ۵
- شماره ۴: زانکه که مرا عشق تو در کار آورد ۶
- شماره ۵: در عشق تو دین خویش نخواستیم کرد ۷
- شماره ۶: سودای تو ام بیدل و دین میخواید ۸
- شماره ۷: آن رفت که گفتی من از زهد سخن ۹
- شماره ۸: معشوقه نه سرانه سروری میخواید ۱۰
- شماره ۹: چون با سرو دستار نیمسردازم ۱۱

- شماره ۱۰: در عشق بزرگیم به خردی بد هم ۱۲
- شماره ۱۱: ترسا بچهای که توبه بشکست مرا ۱۳
- شماره ۱۲: نه در سرمن سرسری بینی تو ۱۴
- شماره ۱۳: تاد به خویش مقام است ترا ۱۵
- شماره ۱۴: تا چند ز زاهد ریائی آخر ۱۶
- شماره ۱۵: از بس که دلم بسوخت زین کار دشت ۱۷
- شماره ۱۶: زین درد که جز غصه جان مینهد ۱۸
- شماره ۱۷: گر زهد کنی سوز و کدازت ببرد ۱۹
- شماره ۱۸: خواهی که ز خود به رایگان باز رهی ۲۰
- شماره ۱۹: خون شد جگر م بیار جام ای ساقی ۲۱

- شماره ۲۰: از تف دلم می به صبح ای ساقی ۲۲
- شماره ۲۱: شمع است و شراب و ماهتاب ای ساقی ۲۳
- شماره ۲۲: همچون من و تو علی الیقین ای ساقی ۲۴
- شماره ۲۳: دل گشت ز معصیت سیاه ای ساقی ۲۵
- شماره ۲۴: هم سبزه سر مست بوست ای ساقی ۲۶
- شماره ۲۵: چون گل بشکفت در بهار ای ساقی ۲۷
- شماره ۲۶: تاکی شوم از زمانه پست ای ساقی ۲۸
- شماره ۲۷: سلطان، تو به می دهندگی ای ساقی ۲۹
- شماره ۲۸: تاکی کوئی ز چار و هفت ای ساقی ۳۰
- شماره ۲۹: گل روی نمود از چمن ای ساقی ۳۱

- شماره ۳۰: پرکن سنگی به اشتها ای ساقی ۳۲
- شماره ۳۱: تاخذ ازین بی خبران ای ساقی ۳۳
- شماره ۳۲: هرگز نه جهان گفته نو خواهد شد ۳۴
- شماره ۳۳: برخاست دلم، چو باده در خم بنشت ۳۵
- شماره ۳۴: وقت است که در بر آشنائی بزیم ۳۶
- شماره ۳۵: ترسم که چو پیش ازین کم از کم نریم ۳۷
- شماره ۳۶: ای هم نفسان فعل اجل میدانید ۳۸
- شماره ۳۷: خوش باش دلا که نیک و بد میبرد ۳۹
- شماره ۳۸: بر چهره گل شبنم نوروز خوشست ۴۰
- شماره ۳۹: چون پر تو شمع بر شراب است امشب ۴۱

- شماره ۴۰: چون گل بشکفت ساعتی بر خیریم ۴۲
- شماره ۴۱: کر سبز خطی است، کوشهای خالی گیر ۴۳
- شماره ۴۲: بر آب روان و سبزده ای شمع طراز ۴۴
- شماره ۴۳: مهتاب به نور دامن شب بشکافت ۴۵
- شماره ۴۴: چون عهده نمیکند کسی فردا را ۴۶
- شماره ۴۵: ای دل چو دین راه خطرناک شوی ۴۷
- شماره ۴۶: بر روی گل از ابر گلاب است هنوز ۴۸
- شماره ۴۷: دل کر چه ز عمر پیش خوردی دارد ۴۹
- شماره ۴۸: روزی که بود روز هلاک من و تو ۵۰
- شماره ۴۹: ساقی به صبحی می ناب اندرده ۵۱

- شماره ۵۰: مائیم به عقل ناصواب افتاده
۵۲
- شماره ۵۱: خواهی که غم از دل تو یک دم بشود
۵۳
- شماره ۵۲: گل جلوه‌ی می‌کند به بستان ای دوست
۵۴
- شماره ۵۳: بشکفت گل تازه به بستان ای دوست
۵۵
- شماره ۵۴: آن لحظه که از اجل گریزان کردیم
۵۶
- شماره ۵۵: جاناکل بین جامه چاک آورده
۵۷
- شماره ۵۶: چون صبح دید و دامن شب شد چاک
۵۸
- شماره ۵۷: صبح از پس کوه روی بنمود ای دوست
۵۹
- شماره ۵۸: هر روز بر آنم که کنم شب توبه
۶۰
- شماره ۵۹: می‌خور که فلک بهر حلاک من و تو
۶۱

- شماره ۶۰: زان آتش تر که خیمه برکشت زتند
۶۲
- شماره ۶۱: مهتاب افتاد در گلستان اشب
۶۳
- شماره ۶۲: مایم به میخانه شده جمع اشب
۶۴
- شماره ۶۳: جانا! می ده که بادی غمناکم
۶۵
- شماره ۶۴: زهرست غم این دل غمناک همه
۶۶
- شماره ۶۵: این نوحه که از چنک کنون میاید
۶۷
- شماره ۶۶: مایم و می و مطربی مشکین خال
۶۸
- شماره ۶۷: بر خنیر که ماه میزند خیمه ز شب
۶۹
- شماره ۶۸: بر خنیر که کار ما حوزر خواهد شد
۷۰
- شماره ۶۹: یک دم به طرب باه خوش لولن دهید
۷۱

- شماره ۷۰: دل در غم بدمی بفرسود و نیافت ۷۲
- شماره ۷۱: تا چند دین مقام بیدادگران ۷۳
- شماره ۷۲: مخموران را سیاه می دوده ۷۴
- شماره ۷۳: جانا! می خور که چون گل تازه شکفت ۷۵
- شماره ۷۴: چون جلوه گل ز گلستان پیدا شد ۷۶
- شماره ۷۵: ای ترک قلندری شرابی دوده ۷۷
- شماره ۷۶: بر خیز که گل کیسه زر خواهد به سخت ۷۸
- شماره ۷۷: چندان که محاه میکنم هر سویی ۷۹

شماره ۱: مارندان را حلقه به گوش آمده ایم

مارندان را حلقه به گوش آمده ایم	ناخورده شراب در فروش آمده ایم
دست از بد و نیک و کفر و اسلام بدار	دردی در ده در نوش آمده ایم

شماره ۲: مایه خرقه رسم، از سرانداختیم

مایه خرقه رسم، از سرانداختیم	سررا، بدل خرقه، درانداختیم
هرچیز که سدره ما خواهد بود	گر خود همه جان است برانداختیم

شماره ۳: تادل به غم عشق تو در خواهد بود

تادل به غم عشق تو در خواهد بود	دهی کش و رند و در بدر خواهد بود
بر لوح نوشتند کاین بی سرو بن	هر روز به صد نوع بتر خواهد بود

شماره ۴: زانکه که مرا عشق تو در کار آورد

زانکه که مرا عشق تو در کار آورد	بی صبری و بی قراریم بار آورد
تسبیح وردا صلیب و زنار آورد	جان برد و ازین متاع بسیار آورد

شماره ۵: در عشق تو دین خویش نو خواهم کرد

در عشق تو دین خویش نو خواهم کرد	در ترسایی گفت و شنو خواهم کرد
ز ناله چاره کرد بر خواهم بست	دستاره میخانه کرو خواهم کرد

شماره ع: سودای توام بیدل و دین میخواید

سودای توام بیدل و دین میخواید	خمار و خرابات نشین میخواید
من میخوایم که عاقلی باشیم چست	دیوانگی توام چنین میخواید

شماره ۷: آن رفت که گفتی من از زهد سخن

آن رفت که گفتی من از زهد سخن اکنون من و درد نو و دوی کهن
دی سرو بن صومعه دین بودم و امروز به میخانه شدم بی سرو بن

شماره ۸: معشوقه نه سرانه سروری میخواید

معشوقه نه سرانه سروری میخواید	حیرانی وزیر و زبری میخواید
من زاهد فوطه پوش چون دانه بود	چون یار مرا قلندری میخواید

شماره ۹: چون با سرو دستار نیمپر دارم

چون با سرو دستار نیمپر دارم	دستار به میخانه فرو اندازم
اندر همه کیسه یک دم نیست مرا	وین طرفه که هر دو کون در میازم

شماره ۱۰: در عشق بزرگیم به خردی بدهم

در عشق بزرگیم به خردی بدهم	وین سرخی روی خود به زردی بدهم
از صافی دین چو قطره‌ای نیست مرا	سجاده کرو کنم به دودی بدهم

شماره ۱۱: ترسا بچهای که توبه بشکست مرا

ترسا بچهای که توبه بشکست مرا	دوش آمد و زلف داد و دست مرا
در قص چهار کرد بر گشت و برفت	ز نار چهار کرد بر بست مرا

شماره ۱۲: نہ در سرمن سرسری بینی تو

نہ در سرمن سرسری بینی تو نہ میل دلم بہ داوری بینی تو
ایجا کہ منم نقطہٴ دردی بفرست تا گمراہی و کافری بینی تو

شماره ۱۳: تادبہ خویش مقام است ترا

تادبہ خویش مقام است ترا	سوداچه پزی که کار خام است ترا
تاصاف نکر و دولت از هر دو جهان	در وی خرابات حرام است ترا

شماره ۱۴: تاخذ ز زاهد ریائی آخر

تاخذ ز زاهد ریائی آخر	دوی در کش که مردمانی آخر
مارا بگر از زاهد ریائی خون شد	ای رند قلندری کجائی آخر

شماره ۱۵: از بس که دلم بوخت زین کار دشت

از بس که دلم بوخت زین کار دشت	روزی صدره به دست خود خود را کشت
جامی دو، می مغانه خواه از زرد دشت	تا باز کنم قبای آدم از پشت

شماره ۱۶: زین درد که جز غصه جان مینده

زین درد که جز غصه جان مینده	جز درد قلندری امان مینده
آن آه به صدق کز قلندر خیزد	در صومعه هیچ کس نشان مینده

شماره ۱۷: کر زهد کنی سوز و کدازت ییرو

کر زهد کنی سوز و کدازت ییرو	عجب آورد و شوق و نیازت ییرو
زنهار به کرد من مکر دای زاهد	کاین رند قلندر از نمازت ییرو

شماره ۱۸: خواهی که ز خود به رایگان باز رہی

خواهی که ز خود به رایگان باز رہی فانی شوی و به یک زمان باز رہی

یک محطه به بازار قلندر بگذر تا از بد و نیک دو جهان باز رہی

شماره ۱۹: خون شد جگر م بیار جام ای ساقی

خون شد جگر م بیار جام ای ساقی	کاین کار جهان دم است و دام ای ساقی
می ده که گذشت عمر و بگذشته کیر	روزی دوسه نیر و السلام ای ساقی

شماره ۲۰: از تف دلم می به صبح ای ساقی

از تف دلم می به صبح ای ساقی	جوشیده چو گشت شد مباح ای ساقی
مستی و مقامی بسی بهتر از آنک	بر روی وریا کنی صلاح ای ساقی

شماره ۲۱: شمع است و شراب و ماهتاب ای ساقی

شمع است و شراب و ماهتاب ای ساقی	شاهد و شراب نیم خواب ای ساقی
از خام مگوین دل پر آتش نیز	بر باد مده بیار آب ای ساقی

شماره ۲۲: همچون من و تو علی الیقین ای ساقی

همچون من و تو علی الیقین ای ساقی	بیار فرو خورد زمین ای ساقی
تاکی کنی اندیشه ازین ای ساقی	العیش! که عمر رفت هین ای ساقی

شماره ۲۳: دل‌گشت ز معصیت سیاه‌ای ساقی

دل‌گشت ز معصیت سیاه‌ای ساقی فریاد ز شومی گناه‌ای ساقی
بر کسیرِ سوی توبه راه‌ای ساقی کز عمر بسی ماند آه‌ای ساقی

شماره ۲۴: هم سبز سر مست بوست ای ساقی

هم سبز سر مست بوست ای ساقی	هم گل به گلاب روی شست ای ساقی
چون یاسمن لطیف راشخ شکست	کی توبه ما بود دست ای ساقی

شماره ۲۵: چون گل بشکفت در بهار ای ساقی

چون گل بشکفت در بهار ای ساقی تا کی نهدم زمانه خارا ای ساقی
در پیش بنه صراحی و برکف جام با سبز خطی به سبز هزار ای ساقی

شماره ۲۶: تاکلی شوم از زمانه پست ای ساقی

تاکلی شوم از زمانه پست ای ساقی	زین پس من و آن زلف خوش است ای ساقی
زلف توبه دست باتو دستی بز نیم	زان پیش که بگذرد دست ای ساقی

شماره ۲۷: سلطان، تو، به می دهنده کی ای ساقی

سلطان، تو، به می دهنده کی ای ساقی	مابسته میان به بندگی ای ساقی
مامرده محتیم و امروز به تست	جان راز شراب، زندگی ای ساقی

شماره ۲۸: تاکنی کوئی ز چار و هفت ای ساقی

تاخذ ز چار و هفت تفت ای ساقی	تاکنی کوئی ز چار و هفت ای ساقی
هین باده بده که عمر رفت ای ساقی	هین قول بگو که وقت شد ای مطرب

شماره ۲۹: گل روی نموداز چمن ای ساقی

گل روی نموداز چمن ای ساقی بلبل ز فراق نعره زن ای ساقی
میکش که بسی کشندی بی من و تو ماروی کشیده در کفن ای ساقی

شماره ۳۰: پرکن شکمی به اشتها ای ساقی

از قاف قرا به تابها ای ساقی	پرکن شکمی به اشتها ای ساقی
تا توبه کنم به انتها ای ساقی	خون شد دل من به ابتدا باده بیار

شماره ۳۱: تاچندازین بی خبران ای ساقی

تاچندازین بی خبران ای ساقی دل کرده بک، کیسه کران ای ساقی
تاکی ز خصومت خران ای ساقی بگذر ز جهان گذران ای ساقی

شماره ۳۲: هرگز نه جهان کهنه نو خواهد شد

هرگز نه جهان کهنه نو خواهد شد	نه کار کسی به کام او خواهد شد
ای ساقی کز تو میدهی ورندهی	میدان که سحر جله فرو خواهد شد

شماره ۳۳: برخاست دلم، چوباده در خم. نشست

برخاست دلم، چوباده در خم. نشست	وز طلعت گل هزارستان شد مست
دستی بزیم با تو امروز به نقد	زان پیش که از کار فروماند دست

شماره ۳۴: وقت است که در بر آشنائی بزنیم

وقت است که در بر آشنائی بزنیم	تا بر گل و سبزه تکیه جایی بزنیم
زان پیش که دست و پا فرو بنده مرک	آخر کم از آنکه دست و پائی بزنیم

شماره ۳۵: ترسم که چو پیش ازین کم از کم نرسم

ترسم که چو پیش ازین کم از کم نرسم	با هم نفعان نیز فراهم نرسم
این دم که داریم پس غنیمت داریم	باشد که به عمر خود بدین دم نرسم

شماره ۳۶: ای هم نفسان فعل اجل میدانید

ای هم نفسان فعل اجل میدانید	روزی دوسه داد خودز خود بتانید
خنزیرد و تشنید که خود بعد از این	خواهید به هم نشستن و توانید

شماره ۳۷: خوش باش دلاکه نیک و بدیه برسد

خوش باش دلاکه نیک و بدیه برسد	با خلق جهان داد و ستدیه برسد
شادی و طرب چون نعمت و ناز جهان	چون جمله به مرگ میرسدیه برسد

شماره ۳۸: برچهره گل شبنم نوروز خوشست

برچهره گل شبنم نوروز خوشست	در باغ و چمن روی دل افروز خوشست
از دی که گذشت هر چه کوئی خوش نیست	خوش باش وز دی ملوک که امروز خوشست

شماره ۳۹: چون پرتو شمع بر شراب است امشب

چون پرتو شمع بر شراب است امشب	در طبع دلم میل کباب است امشب
جانا! می ده چه جای خواب است امشب	آباد بران چه آن خراب است امشب!

شماره ۴۰: چون گل بشکفت ساعتی بر خنیریم

چون گل بشکفت ساعتی بر خنیریم بر شادی می، زدست غم بگریزیم
باشد که بهار دیگر ای هم نفعان گل میریزد ز بار و ما میریزیم

شماره ۴۱: کر سبز خطی است، گوشه‌های خالی گیر

کر سبز خطی است، گوشه‌های خالی گیر	بر مفرش سبز، رو، کم قالی گیر
اندیشه حال زیر خاکت تاکی	عمر تو چو باد میرود حالی گیر

شماره ۴۲: بر آب روان و سبزه ای شمع طراز

بر آب روان و سبزه ای شمع طراز
می درده و توبه بشکن و چنک بساز
خوش باش که نعره میزند آب روان
میگوید: رفتم که دگر نایم باز

شماره ۴۳: مهتاب به نور دامن شب بشکافت

میخورد که دمی خوشتر ازین نتوان یافت	مهتاب به نور دامن شب بشکافت
خوش بر سر خاک یک به یک خواهد تافت	خوش باش و میندیش که مهتاب بسی

شماره ۴۴: چون عہدہ نمیکند کسی فردارا

چون عہدہ نمیکند کسی فردارا یک امشب خوش کن دل پر سودارا
مینوش بہ نورماہ اہی ماہ کہ ماہ بسیار بتابد کہ نیاید مارا

شماره ۴۵: ای دل چو دین راه خطرناک شوی

ای دل چو دین راه خطرناک شوی از کار زمین و آسمان پاک شوی
مستاب بتافت، آسمان سیربین! زان پیش که دزیر زمین خاک شوی

شماره ۴۶: بر روی گل از ابر کلاب است هنوز

بر روی گل از ابر کلاب است هنوز در طمع دلم میل شراب است هنوز

در خواب مشوچه جای خواب است هنوز جاننا! می ده که ماستاب است هنوز

شماره ۴۷: دل کرچه ز عمر پیش خوردی دارد

دل کرچه ز عمر پیش خوردی دارد	می ده که دلم هنوز کردی دارد
بر زردی آفتاب درده می سرخ	کاین زردی آفتاب دردی دارد

شماره ۴۸: روزی که بود روز هلاک من و تو

روزی که بود روز هلاک من و تو از تن برید روان پاک من و تو
ای بس که نباشیم وزین طاق کبود مه میابد بر سر خاک من و تو

شماره ۴۹: ساقی به صبحی می ناب اندرده

ساقی به صبحی می ناب اندرده مستان شبانه را شراب اندرده

مستیم و خراب در خرابات فنا آوازه به عالم خراب اندرده

شماره ۵۰: مائیم به عقل ناصواب افتاده

دل از شر و شور در شراب افتاده	مائیم به عقل ناصواب افتاده
در کنج خرابات خراب افتاده	آزاد ز تنگ و نام سربز خشی

شماره ۵۱: خواهی که غم از دل تو یک دم بشود

میخورد که چومی به دل رسد غم بشود	خواهی که غم از دل تو یک دم بشود
زان پیش که بند بندت از هم بشود	بکشای سر زلف بتان، بند ز بند،

شماره ۵۲: گل جلوه همی‌کنده بستان ای دوست

گل جلوه همی‌کنده بستان ای دوست	دریاب چنین وقت گلستان ای دوست
بنشین چو زهرچه هست برخواهی خاست	روزی دوز عیش داد بستان ای دوست

شماره ۵۳: بشکفت گل تازه بهستان ای دوست

بشکفت گل تازه بهستان ای دوست بر زمزمه هزارستان ای دوست
میدان به یقین که تو بدین دم که دی کمر جمد کنی رسیدتوان ای دوست

شماره ۵۴: آن لحظه که از اجل گریزان کردیم

چون برگ ز شاخ عمریزان کردیم	آن لحظه که از اجل گریزان کردیم
زان پیش که خاک خاک بنیران کردیم	عالم ز نشاط دل به غربال کنید

شماره ۵۵: جاناگل بین جامه چاک آورده

جاناگل بین جامه چاک آورده	وز غنچه صباش بر مناک آورده
می خور که صبابسی وز دبی من و تو	مازیر کفن روی به خاک آورده

شماره ۵۶: چون صبح دمید و دامن شب شد چاک

چون صبح دمید و دامن شب شد چاک
بر خیز و صبح کن چرائی غمناک
می نوش دمی که صبح بسیار دهد
اوروی به ما کرده و ماروی به خاک

شماره ۵۷: صبح از پس کوه روی. نمودای دوست

صبح از پس کوه روی. نمودای دوست	خوش باش و بدان که بودنی بودای دوست
هر سیم که داری به زیان آر که عمر	چون در گذردند اردت سودای دوست

شماره ۵۸: هر روز بر آنم که کنم شب توبه

هر روز بر آنم که کنم شب توبه	وز جام پیایی لبالب توبه
و اکنون که شگفت بر گل بر کم نیست	در موسم گل ز توبه یارب توبه

شماره ۵۹: می خور که فلک بهر حلاک من و تو

می خور که فلک بهر حلاک من و تو	قصه‌ی دارد به جان پاک من و تو
بر سبزه نشین که عمر بسیار نماند	تا سبزه برون دم ز خاک من و تو

شماره ۶۰: زان آتش تر که خیمه برکشت زنند

زان آتش تر که خیمه برکشت زنند	شاید که دین دل چو انگشت زنند
تا از سرد و گل کنم خاک ز اشک	زان پیش که از کالبدم خشت زنند

شماره ۱۶: مهتاب افتاد در گلستان امشب

مهتاب افتاد در گلستان امشب گل روی نمود سوی بتان امشب
درده می گلزنک که میتوان خفت از مشغله هزار دستان امشب

شماره ۶۲: مائیم به میخانه شده جمع امشب

مائیم به میخانه شده جمع امشب	داده به سماع مطربان سمع امشب
برخاسته از دو کون و خوش بنشته	باشاهد و باشراب و باشمع امشب

شماره ۳۶: جانا! می ده که بادی غمناکم

جانا! می ده که بادی غمناکم	تامی ز غم جهان بشوید پاکم
هین بادو! که سبز آد از خاک پید	زان پیش که ناپید کردو خاکم

شماره ۴۶: زهرست غم این دل غمناک همه

زهرست غم این دل غمناک همه	جانا! می ده که هست تریاک همه
می ده به لب کشت که بسیار نماد	تا کشت کفند بر سر خاک همه

شماره ۵۶: این نوحه که از چنک کنون میآید

این نوحه که از چنک کنون میآید	تاکی کوئی که بوی خون میآید
وین ناله زارنای در وقت بهار	کوئی که ز کور من برون میآید

شماره ۷۷: مائیم و می و مطربنی مشکین خال

مائیم و می و مطربنی مشکین خال	بی هجر میسر شده ایام وصال
بایسمبری نشسته در باد شمال	زین آب حرام خون خود کرده حلال

شماره ۶۷: بر خنجر که ماه منیزند خیمه ز شب

خورشید، می رود سراپیمه ز شب	بر خنجر که ماه منیزند خیمه ز شب
کاذر شکند تمام یک نیمه ز شب	شمع آرو شراب و نقل و خندان. نشین

شماره ۸۶: بر خنیز که کار ما چوزر خواهد شد

بر خنیز که کار ما چوزر خواهد شد	اسباب شراب مختصر خواهد شد
بشاک که بر پشی رویت خورشید	خوش خوش به دمان شیرد خواهد شد

شماره ۹۶: یک دم به طرب باده خوش لعلین دهید

یک دم به طرب باده خوش لعلین دهید	فارغ ز فساد و ایمن از کین دهید
تا غرقه شود در آب فرعون هوا	فرعونی می به دست فرعون دهید

شماره ۷۰: دل در غم همدی بفرسود و نیافت

میجست مراد و مینیا سود و نیافت	دل در غم همدی بفرسود و نیافت
در آرزوی چنین دمی بود و نیافت	فرمان برو باده خور که عمری است که دل

شماره ۷۱: تا چند درین مقام بیدادگران

تا چند درین مقام بیدادگران روزی به شبی شبی به روزی گذران
هین کاسه می! که عمر درین خبری از کیسه مامیرودای نجران!

شماره ۷۲: مخموران را پيالہ می درده

مخموران را پيالہ می درده بر نعرہ چنگ و نالہ نمی درده
ای ساقی! اگر جام سراسر بنماید بر دوزن و جام پیانی درده

شماره ۷۳: جانا! می خور که چون گل تازه شکفت

جانا! می خور که چون گل تازه شکفت بلبل ره خارکش کنون خواهد گفت
تنها نشین و شمع نشان که بسی تنهات به خاک تیره میاید خفت

شماره ۷۴: چون جلوه گل ز گلستان پیدا شد

چون جلوه گل ز گلستان پیدا شد بلبل به سخن درآمد و شنید
در جام بلور کن می لعل که باغ از مروارید ابر چون مینا شد

شماره ۷۵: اسی ترک قلندری شربانی درده

ای ترک قلندری شربانی درده	جامی دو، می، از بهر خرابی درده
وین بسته حرص عالم فانی را	زان پیش که خاک کرد آبی درده

شماره ۷۶: بر خنجر که گل کیسه زر خواهد ریخت

بر خنجر که گل کیسه زر خواهد ریخت ابرش به موافقت گهر خواهد ریخت
گر زرداری بریز چون خاک و بخور کز روی تو زریه خاک د خواهد ریخت

شماره ۷۷: چندان که نگاه میکنم هر سوئی

چندان که نگاه میکنم هر سوئی از سبزه بهشت است وز کوشربوئی
صحرا چو بهشت شد ز دوزخ کم کوی بشین به بهشت با بهشتی روی